



مولانا « مثنوی معنوی » دفتر اول «

بخش ۱۱ - حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان

۱	بود بقالی و وی را طوطی	خوش نوایی سبز و گویا طوطی
۲	بر دکان بودی نگهبان دکان	نکته گفتی با همه سوداگران
۳	در خطاب آدمی ناطق بُدی	در نوای طوطیان حاذق بُدی
۴	خواجه روزی سوی خانه رفته بود	بر دکان طوطی نگهبانی نمود
۵	گریه‌ای برجست ناگه بر دکان	بهر موشی طوطیک از بیم جان
۶	جست از سوی دکان سویی گریخت	شیشه‌های روغنِ گل را بریخت
۷	از سوی خانه بیامد خواجه‌اش	بر دکان بنشست فارغ خواجه‌اش
۸	دید پُر روغن دکان و جامه چرب	بر سرش زد، گشت طوطی گل ز ضرب
۹	روزی چندی سخن کوتاه کرد	مرد بقال از ندامت آه کرد
۱۰	ریش بر می‌گند و می‌گفت ای دریغ	کافتابِ نعمتم شد زیر میغ
۱۱	دستِ من بشکسته بودی آن زمان	که زدم من بر سرِ آن خوش‌زیان
۱۲	هدیه‌ها می‌داد هر درویش را	تا بیابد نطقِ مرغ خویش را
۱۳	بعد سه روز و سه شب حیران و زار	بر دکان بنشسته بُد نومیدوار
۱۴	می‌نمود آن مرغ را هر گون نهفت	تا که باشد اندرآید او بگفت
۱۵	جولقیی سر برهنه می‌گذشت	با سر پی‌مو چو پُشت طاس و طشت
۱۶	آمد اندر گفت طوطی آن زمان	بانگ بر درویش زد چون عاقلان
۱۷	کز چه ای گل با گلان آمیختی؟	تو مگر از شیشه روغن ریختی؟
۱۸	از قیاسش خنده آمد خلق را	کو چو خود پنداشت صاحب‌دلق را
۱۹	کارِ پاکان را قیاس از خود مگیر	گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر
۲۰	جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدالِ حق آگاه شد
۲۱	همسری با انبیا برداشتند	اولیا را همچو خود پنداشتند
۲۲	گفته اینک ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
۲۳	این ندانستند ایشان از عمی	هست فرقی در میان بی‌مُنتهی
۲۴	هر دو گون زنبور خوردند از محل	لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
۲۵	هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و زان مُشکِ ناب
۲۶	هر دو نی خوردند از یک آب‌خور	این یکی خالی و آن پر از شکر
۲۷	صد هزاران این چنین آشابه بین	فرقشان هفتاد ساله راه بین

این خورد گردد پلیدی زو جدا	۲۸	آن خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بُخل و حسد	۲۹	وآن خورد زاید همه نور احد
این زمین پاک و آن شوره‌ست و بد	۳۰	این فرشتهٔ پاک و آن دیوست و دَد
هر دو صورت گر به هم ماند رواست	۳۱	آب تلخ و آب شیرین را صفاست
جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب	۳۲	او شناسد آب خوش از شوره آب
سحر را با مُعجزه کرده قیاس	۳۳	هر دو را بر مکر پندارد اساس
ساحران موسی از استیزه را	۳۴	برگرفته چون عصای او عصا
زین عصا تا آن عصا فرقی ست ژرف	۳۵	زین عمل تا آن عمل راهی شگرف
لعنةُ الله این عمل را در قفا	۳۶	رحمةُ الله آن عمل را در وفا
کافران اندر مری بوزینه طبع	۳۷	آفتی آمد درون سینه طبع
هرچه مردم می کند بوزینه هم	۳۸	آن کند کز مرد بیند دم بدم
او گمان بُرده که من کردم، چو او	۳۹	فرق را کی داند آن استیزه‌رو
این کند از امر و او بهر ستیز	۴۰	بر سر استیزه‌رویان خاک ریز
آن منافق با موافق در نماز	۴۱	از پی استیزه آید نه نیاز
در نماز و روزه و حج و زکات	۴۲	با منافق مؤمنان در بُرد و مات
مؤمنان را برد باشد عاقبت	۴۳	بر منافق مات اندر آخرت
گرچه هر دو بر سر یک بازی‌اند	۴۴	هر دو با هم مروزی و رازی‌اند
هر یکی سوی مقام خود رود	۴۵	هر یکی بر وفق نام خود رود
مؤمنش خوانند جانش خوش شود	۴۶	ور منافق تیز و پر آتش شود
نام او محبوب از ذات وی است	۴۷	نام این مبعوض از آفات وی است
میم و واو و میم و نون تشریف نیست	۴۸	لفظ مؤمن جُز پی تعریف نیست
گر منافق خوانیش این نامِ دون	۴۹	همچو کژدم می‌خلد در اندرون
گر نه این نام اشتقاق دوزخست	۵۰	پس چرا در وی مذاق دوزخست
زشتی آن نامِ بد از حرف نیست	۵۱	تلخی آن آبِ بحر از ظرف نیست
حرفِ ظرف آمد درو معنی چو آب	۵۲	بحرِ معنی عندهُ اُمِّ الکتاب
بحرِ تلخ و بحرِ شیرین در جهان	۵۳	در میانشان بَرِّخُ لا یَبِغیان
وانگه این هر دو ز یک اصلی روان	۵۴	بر گذر زین هر دو رو تا اصلِ آن
زَرّ قلب و زَرّ نیکو در عیار	۵۵	بی محک هرگز ندانی ز اعتبار
هر کرا در جان خدا بنهد محک	۵۶	هر یقین را باز داند او ز شک
در دهان زنده خاشاکی جهد	۵۷	آنگه آرامد که بیرونش نهد
در هزاران لقمه یک خاشاکِ خُرد	۵۸	چون در آمد جسّ زنده پی بیُرد
جسّ دنیا نردبان این جهان	۵۹	جسّ دینی نردبان آسمان

صحت این حس بجوید از طیب	صحت آن حس بجوید از حبیب	۶۰
صحت این حس ز معموری تن	صحت آن حس ز تخریب بدن	۶۱
راه جان مر جسم را ویران کند	بعد از آن ویرانی آبادان کند	۶۲
کرد ویران خانه بهر گنج زر	وز همان گنجش کند معمورتر	۶۳
آب را بیرید و جو را پاک کرد	بعد از آن در جو روان کرد آب خورد	۶۴
پوست را بشکافت و پیکان را کشید	پوست تازه بعد از آنش بر دمید	۶۵
قلعه ویران کرد و از کافر ستد	بعد از آن بر ساختش صد بُرج و سد	۶۶
کار بی چون را که کیفیت نهد	اینک گفتم این ضرورت می دهد	۶۷
گه چنین بنماید و گه ضد این	جز که حیرانی نباشد کار دین	۶۸
نه چنان حیران که پشتش سوی اوست	بل چنان حیران و غرق و مست دوست	۶۹
آن یکی را روی او شد سوی دوست	وان یکی را روی او خود روی اوست	۷۰
روی هر یک می نگر می دار پاس	بوک گردی تو ز خدمت روشناس	۷۱
چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست	۷۲
زانک صیاد آورد بانگ صفیر	تا فریید مرغ را آن مرغ گیر	۷۳
بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش	از هوا آید بیابد دام و نیش	۷۴
حرف درویشان بدزدد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون	۷۵
کار مردان روشنی و گرمیست	کار دونان حيله و بی شرمیست	۷۶
شیر پشمین از برای گد کنند	بوئسیلیم را لقب احمد کنند	۷۷
بوئسیلیم را لقب کذاب ماند	مر محمد را اوئو الالباب ماند	۷۸
آن شراب حق ختامش مُشک ناب	باده را ختمش بود گند و عذاب	۷۹

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:	<p>۱- وسایت گنجور:</p> <p>۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش</p> <p>۳- وسایت واژه باب:</p>
--------	--



لغتنامه و شرح:	
* میغ miq: مه غلیظ. ابر	* عنده أم الكتاب: "نزد اوست ام الكتاب" یا "نزد اوست اصل کتاب".
* جولقی jo[w]laqi: قلندر؛ پشمینه پوش:	* بزج لا یبغیان: میان آن دو فاصله ای قرار داد که به هم تجاوز نکنند.
* عمی: کور. شخص جاهل و نادان.	* بوک: باشد که، کاشکی، مگر، شاید.
* استیزه: عناد، خصومت. جنگ. خشم، غضب.	* کد: ۱. رنج، زحمت، عنا، مرارت، مشقت، ۲. خانه، سرا
* مروزی/marvazi: از مردم مرو؛ مرغزی.	* بوئسیلیم: (مسيلمه): نام کافری که به زمانه رسول (ص) دعوی نبوت کرده بود.
* رازی rāzi: اهل ری؛ از مردم ری.	* اوئو الالباب: صاحبان عقل، اندیشه، درک و دارای بینایی جان
*	
*	